

# مکثر برنخط های دوزخ

منطق معرفت یا باور های ایديالوژیک



فريد سیاوش

پاسخ گفتن به بسیاری از پرسش های مربوط به وضعیت کنونی افغانستان ایجاب پژوهش و تحقیقات علمی، جامعه شناسیک و مسلکی را میکند که متاسفانه چنین عملی تا کنون کمتر صورت گرفته است.

در حقیقت پیدایی کشور افغانستان با عوامل و ویژگی های ژئوپولیتیکی اش مرتبط است؛ ویژگی ها و جاذبه های ژئوپولیتیکی این پهله جغرافیایی، که همواره قدرتهای جهانی را به سوی خود کشانده و زمینه ی برای خلق سلسله تحولات ماضی و جاری را فراهم نموده است.

افغانستان با داشتن پوتنسیال و جاذبه های ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی از گذشته های دور تا حال توانسته است توجه ابرقدرتها و همسایگان را به خود جلب کند. فکتور عمده دیگری که این کشور را به مکمل جغرافیایی راهبردی همسایگانش مبدل ساخته، محصور بودن این سرزمین به خشکه است. همین جاذبه ژئوپولیتیکی بود که پای انگلیسها، روسها و غرب به رهبری امریکا را در سرزمین ما کشانید و این بار به بهانه مبارزه با تروریسم و مواد مخدر.

پرابلماتیک دیگر جامعه افغانی، دور واقع شدن با جریان دوصد ساله مدرنیته است. این گسست تاریخی هم اکنون نیز نقش عقب مانده خود را به نمایش میگذارد. ما که هنوز دولت ملت نشده ایم چگونه میتوانیم در شبکه ی جهانی وصل شویم و خود مالک و صلاحیتدار کشور خود بمانیم؟

افغانستان سالهاست درگیر تقابل مدرنیته و سنت است؛ مدرنیته بی پر و بال با سنت سخت جان و ضخیم. سنتی که از اسلام قرائت ایديالوژیکی و سیاسی دارد و در قرن بیست و یکم امارت می زاید. در سوی دیگر، دموکراسی و لیبرالیسم ناپخته کله کشک دارند. لیبرالیسم و دموکراسی بدست کسانی مدیریت میشود که به آندو باورمند نیستند و در درون لایه های مغز و فکر و اراده شان جا نیافتاده است. دیدیم دست و پا دموکراسی را بریده، مدرنیته را شرمسار ساخته و جمهوریت را سلطنت مطلقه انگاشته اند.

روایت ایديالوژیک و سیاسی طالبان از اسلام و اعتقاد به اصل امارت در برابر دموکراسی، لیبرالیسم در قالب ساختار جمهوریت تقابل این دو فکر و دو فرهنگ با چاشنی کشنده مداخلات بیرونی ها منجر به خلق بحران در افغانستان شده است.

بحران موجود نه تنها باعث تغییرات مخرب در یک یا چند متغیر اساسی شده است بل باعث بی ثباتی کل نظام سیاسی کشور گردیده است که مدیریت آن ایجاب برنامه ریزی و تصمیمگیری های جدی را می طلبد. از الزامات این برنامه ریزی، غلبه بر قدرت طلبی مضاعف و فشار زای روانی - اجتماعی است. تاریخ بمثابه یک موجود زنده توان برگشت به گذشته را دارد نه از لحاظ زمانی بلکه از لحاظ اتفاقات، حوادث و پیش آمد ها.

تاریخ کشور ما شاهد زنده چندین برگشت تاریخی بوده است شکست مشروطه ها، و برگشت سنت، شکست تجدد عصر امانی و برگشت سنت، شکست حاکمیت دموکراتیک و تسلط حکومت اسلامی، شکست دولت اسلامی و غلبه امارت اسلامی و حالا توطئه و تونل کشی های برای شکست جمهوریت و برگشت امارت. خوبست جایگاه این دو ساختار را در علوم سیاسی کمی باز کنیم.

### جمهوریت

نظام جمهوریت در علوم سیاسی، نظام شناخته شده و دارای تعریف واضحی است و تبار تاریخی آن روشن است، و به نظامی گفته می شود که در آن جانشین رئیس کشور موروثی نیست، مدت ریاست غالباً محدود است و انتخاب با رأی مستقیم یا غیر مستقیم انجام می شود. جمهوریت چنانکه از نامش پیداست، هویت خود را از جمهور، یعنی مردم می گیرد، و کشوری که نظام آن به خواست مردم شکل گرفته باشد به آن جمهوری گفته می شود.

### امارت

و اما امارت مبانی فکری مشخصی ندارد که در علوم سیاسی تعریفی برای آن ارائه شده باشد، بلکه با توجه به ویژگی هایی که دارد در ذیل نظام های دیکتاتوری قابل دسته بندی است. در حقیقت، امارت بیش از آن که متکی به سیستم باشد متکی به فردی است که در رأس سیستم قرار می گیرد و امیر نامیده می شود.

امارت هویت خود را اساساً از امر و فرمان می گیرد، فرمانی که از سوی امیر صادر می شود، و نظام بر محور یک شخص که اولو الامر، یعنی صاحب فرمان است، می چرخد. پس به روشنی دیده میشود که امارت ساختاری نیست که جوابگو نیازمندی ها و خواست های باشد که در قرن بیست و یکم ایجاب میکند.

قدرت و نظام سیاسی در کشور ما عمدتاً از درون می شکند و فرو میرزد و نظام دیگر به حمایت بیرونی ها جایگزین آن میشود. استراتژی ها و ایدیالوژی ها سرنوشت ما را رقم زده و تا هنوز هم رقم میزنند، ما ابزاری در دست بیگانگان مانده ایم. تا از خود بیگانگی بیرون نشده و بخود اندرون نشویم کار کلان از ما ساخته و پرداخته نیست که نیست.

متأسفانه روشنفکر افغانی اندیشه را (مثلاً از هابس و لاک و هیوم و آدم اسمیت که بانیان تحول در انگلستان بوده اند تا اصحاب دایرة المعارف فرانسوی و از کانت تا هیگل و مارکس و نیچه ... تا اندیشه های لیبرال دموکرات) در سده های هفدهم، هجدهم و نوزدهم جذب نکردند و یا آنانی که جذب کردند، بومی نساختند. همین بود که ما نتوانستیم به حیث روشنفکر به تولید فکر دست بزنیم و همیشه مانند عرصه های مادی در حوزه تفکر نیز جیره خوار باقی ماندیم.

برای بیرون رفت از لحظه های دوزخی بحران کنونی و نجات خود، مردم و کشور؛ اول به آزادی و سپس به اجماع گستره و جنبش سرتاسری نجات کشور از بحران نیازمندیم. زمانی میتوانیم کار مشترک انجام دهیم که در گفتمان های کلان ملی و کشوری منطق معرفت را جایگزین باور های ایدیالوژیک کنیم.

